

ایده‌های موفقیت و ثروت در کسب و کار

تألیف و گردآوری:

مسعود خورسندی

امین برادران کاظمیان

سرشناسه: خورسندی، مسعود، ۱۳۶۱

عنوان و پدیدآور: ایده های موفقیت و ثروت در کسب و کار /
تالیف و گردآوری: مسعود خورسندی / امین برادران کاظمیان

موضوع: شخصیت نشر: تهران: توسعه دانش ۱۳۹۵

موضوعات ظاهر: ۱۱۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۵۰-۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیلپ

موضوع: موفقیت در کسب و کار

موضوع: success in business

موضوع: موفقیت - برنامه ریزی

شناسه افزوده: برادران کاظمیان، امین، ۶۰۰

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۹۱۳۸۶/خ HF

رده بندی دیویی: ۶۵۰ / ۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۴۵۳۲۶۷۳

عنوان کتاب: ایده های موفقیت و ثروت در کسب و کار مولفین: مسعود خورسندی / امین برادران کاظمیان

صفحه آرا: نیلوفر نجاتی / طراح جلد: فاطمه طالبی پور

✦ چاپ اول ۱۳۹۵ ✦ تیراژ ۱۰۰۰ نسخه ✦ قیمت ۱۵۰۰۰ تومان ✦ چاپ و صحافی: عطا - زنوبر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۱۵۰-۱-۵

«حق چاپ برای ناشر محفوظ است»

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و اردیبهشت، ساختمان ۳۱۰، واحد زیر همکف

تلفن: ۶۶۴۱۶۳۴۱ - ۰۲۱

فهرست مطالب

۶	پیشگفتار مولف
۸	مقدمه
۸	هتایسه‌های خوش‌دلانه
۱۱	نام این
۱۵	نام دوم
۱۵	چرا برنامه ریزی را دوست نداریم؟
۲۱	گام سوم
۲۱	برنامه ریزی در شرایط ابهام
۲۸	گام چهارم
۲۸	زندگی در شرایط ابهام
۳۸	گام پنجم
۳۸	سبک زندگی یا سطح زندگی؟ گران‌ترین چرب‌انگیزی دنیا
۴۷	گام ششم
۴۷	سبک زندگی، سهم زندگی، سبد زندگی
۶۰	گام هفتم
۶۰	برنامه ریزی برای یادگیری خرده مهارتها
۶۶	گام هشتم
۷۴	گام نهم
۷۴	خانه تکانی در زندگی: خزیدن، راه رفتن و پریدن
۸۴	گام دهم
۸۴	مدیریت تغییر از طریق تعیین نقطه اتکا برای تغییر

- ۹۵ گام یازدهم
- ۹۵ چه چیزی به من انگیزه می دهد؟
- ۱۰۲ گام دوازدهم
- ۱۰۲ خانه تکانی در رابطه ها
- ۱۰۸ گام ۱۳

پیشگفتار مولف

یک روز صبح در حال مطالعه‌ی خیلی جدی بودم که یک نفر برایم پیامی فرستاد.
متن آن این بود:

دوست خوب، غمها را از بین نمی برد، اما کمک میکند با وجود غم ها، محکم
بایستیم. مثل چتر خوب. که باران را متوقف نمیکند، اما کمک میکند، آسوده زیر
باران بایستیم.

نگاه کردم و گفتم: این چرت و پرت ها و متن های تینیجری از زمان اینستا مد شد.
خاک بر سر سیستمم که چنین زیر ناختی درست کرد تا هر چه لوس و بی سواد و
احمق هست، جمله سازی کند و حس نویسی هم به او دست بدهد و پلتفرمی
هم برای مطرح کردن سالادهای کلمات داشته باشد! خاک بر سر زاکربرگ که
اینستاگرام را خرید. خلاصه کمی نق زدم و به عادت های منجمد، جستجویی در گوگل
کردم ببینم این جملات، انشای کدام دختر یا پسر است. حتماً دانش هم در
مورد روباه و اهلی کردن حرف زده. با کمال تعجب به وبلاگ خیلی قدیمی خودم
رسیدم و فهمیدم که خودم این متن را نوشته ام. با خودم فکر کردم که چقدر
تغییر می کنیم. چقدر نگاهمان به دنیا عوض می شود. بعد دوباره فکر کردم آیا
امینی که امروز صبح نشسته و به نقل هایی که بزرگان کسب و کار کردند نگاه می

کند و برای خودش گزارش می نویسد (و احساس می کند که چقدر کار مهمی می کند و در عین حال نوشته های رمانتیک سال های قبلش را مسخره می کند) باز هم، سه سال دیگر با همین شدت و حدت، حرف ها و نوشته های امروزش را مسخره خواهد کرد؟

جزو معرود واردی بود که از ته دل، خوشحال شدم که در وب زیر آن جملاتم نامی از خودم ندیدم. بعد فکر کردم: آیا این شانس را خواهم داشت و آن قدر عمر خواهم کرد که وزه از دیدن نامم زیر نوشته های این کتاب هم شرم کنم؟ آرزو می کنم که چنین شود.

مقدمه

مقایسه‌های خوش‌دلانه

پیش نوشت : آنچه می‌گویم، خاطره‌ای از یک دوست و همکار سابق است که نام خانوادگی‌شان را تغییر داده‌ام (اگر چه ماهیت و معنای نام جدید هم بسیار نزدیک است). البته وقتی از خودشان اجازه گرفتم، گفتند که به نام خودم بگو. اما باز هم من، لحظه می‌کنم.

مقایسه خوش‌دلانه

خانم خوش‌دل، حدود هشت سال پیش، همکار من بودند. ایشان در کارهای خدمات و نظافت و سایر بارهای مشابه، به من کمک می‌کردند. با من یکی دو سال اختلاف سن داشتند.

همیشه رأس ساعت ۸ وارد محل کار می‌شدند. انتظار ذهنی من این بود که بهتر بود ایشان حداقل یک ربع زودتر می‌آمدند. کمی فضا را سر و سامان دهند. اما هرگز دلم نمی‌آمد مستقیماً به ایشان چیزی بگویم (ضمناً اینکه آن یک ربع دیر آمدن ظاهراً در رضایت او بسیار بیشتر اثر داشت تا آن یک ربع زود آمدنشان در حال و هوای بچه‌ها)، من هم طبق عادتی که از نخستین ماه‌های کار کردنم تا امروز حفظ کرده‌ام، کارم را زود شروع می‌کردم.

حدود ۷ صبح میز کارم و دستگاه‌ها را دستمال می‌کشیدم و کار را شروع می‌کردم. نخستین قوری چای را خودم دم می‌کردم و معمولاً با قوری دوم، خانم خوش‌دل سر می‌رسیدند.

بعد از سلام و احوال پرسی، جمله ی ثابتی از روی عادت رد و بدل می شد. به خانم خوشدل می گفتم: قوری رو خالی نکنین. تازه دمه. برای خودتون هم بریزید.

یک روز که به دعوت خانم خوشدل نشسته بودم تا با نان بربری تازه صبحانه بخورم، به شوخی گفتم:

خوشدل. حسی داری مدیر عامل صبح ها برات چایی دم می کنه؟

گفت: خیلی خوب، آقای کاظمیان. عالیه.

گفتم: منم دوست دارم. چای منم می رزم. اما واقعاً هیچ وقت معذب نمی شی؟ راحتی؟

گفت: بله آقای کاظمیان. خوب الان قرا بود. صبح سر کار باشم و میز کار و دستگاه ها رو دستمال بکشم که الان جای سما نشسته بودم.

اما به نظرم می ارزه که کارم کمی پایین تر باشه اما کمی بیشتر بخوابم.

شاید اگر هوا کمی گرم تر بود و بیابانی دم دست بود، باید حاشه ی دریدم و به بیابان می رفتم. آن زمان این صحبت خانم خوشدل به یکی از سوئی ها میان دوستان تبدیل شده بود. هر کس می خواست بگوید که تمایل به انجام یک کار سخت ندارد، از ادبیات مشابه او استفاده می کرد.

آن زمان برای این سبک فکر کردن، اصطلاح مقایسه ی خوشدلانه را به کار می بردیم.

به این معنا که یک نفر (یا یک سازمان یا یک کشور یا یک فرهنگ) با یک نفر دیگر (یا یک سازمان دیگر یا یک کشور دیگر یا یک فرهنگ دیگر) تفاوت‌های جدی دارد. اما آن تفاوت‌ها را جدی نمی‌گیرد یا اگر هم جدی می‌گیرد، ریشه‌ی آن تفاوت‌ها را به درستی تشخیص نمی‌دهد و آن‌ها را به مسائلی کوچک و بی‌اهمیت ربط می‌دهد.

به نظر شما با چند میلیون خوشدل، به هفتاد و پنج میلیون نفر رسیده‌ایم؟

www.ketaboo.ir